

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۲۸

مدت زمان: ۲۹,۲۵ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۶,۳۶ MB دانلود اندازه نسخه پر

حجم: ۶,۷۳ MB دانلود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين

اهدنا الصراط المستقيم

اوصاف صراط و استناد آن به خدای سبحان

در آیه مبارکه ﴿اهدنا الصراط المستقيم﴾ ﴿۱﴾ مطالبی است که مقداری از آنها را عنایت فرمودید.

صراط گاهی متصف می شود به استقامت، می گوئیم صراط مستقیم. گاهی به «صراط سوی» که

«صراط مستوی» است، متصف می شود که فرمود اینها ﴿اصحاب الصراط السوي﴾ اند. گاهی از

صراط به عنوان «سواء السبيل» یاد می شود. گاهی متصف می شود به «سبيل الرشده». این اوصافی

است که خدای سبحان در قرآن برای صراط یاد کرده است. معنای مستقیم بودن هم این است که

بین اجزای این واحد نه تخلف است و نه اختلاف؛ که فرق اختلاف و تخلف هم گذشت. گاهی صراط

به خدای سبحان استناد پیدا می‌کند، می‌گوییم این صراط خداست، صراط الله. که قرآن صراط را به خدا نسبت داد. اسناد صراط به الله، هم برای آن است که این صراط را الله تنظیم کرده است و هم برای آن است که پیمودن این صراط انسان را به لقای الله می‌رساند. پس از این دو جهت صراط به خدا استناد دارد، صراط الله است. چه اینکه سبیل الله هم گفته شده است و مانند آن.

#### اتحاد سالک و صراط

عمده اسنادی است که صراط به سالکان خود دارد. می‌گویند این صراط مؤمنین است. صراط انبیاست. اسناد این صراط به سالک این صراط، آن محل بحث است. چه اینکه در همین سوره مبارکه فاتحه صراط را به سالکان صراط استناد داد. فرمود: «صراط الذین أنعمت علیهم» ﴿۲﴾ راه مُنعم علیهم. که این راه را به اینها نسبت داد. اسناد راه به سالک غیر از اسناد راه است به خدای راه. اسناد راه به سالک برای آن است که راهی این راه را طی می‌کند. اسناد راه به سالک نه برای آن است که یک راهی موجود است در خارج و این سالک آن راه موجود را می‌پیماید. اصولاً راه همیشه بالقوه موجود است و راهی با آن رفتن آن راه را از قوه به فعلیت می‌آورد و با خود متحد می‌کند در نتیجه به او متصف می‌شود.

معنای صحیح حرکت در مقوله «کمّ» و «کیف» و «این»

بیان ذلک این است که همیشه مسافت به وسیله خود متحرک به فعلیت می‌رسد، نه اینکه در خارج موجود باشد. مسافت از متحرک جدا و بیگانه نیست. مثلاً هر درخت که در کم حرکت می‌کند، نه این است که یک کمیتی در خارج موجود باشد و درخت در این کمیت حرکت کند. بلکه درخت با حرکت، کمیت و نمو را به فعلیت می‌آورد و خود به این نمو و کمیت متصف می‌شود، می‌گوییم درختی است دو متری، یا درختی است ده متری و مانند آن. اینطور نیست که کمیت و نمو بالفعل

موجود باشد و درخت در این کمیت موجود، حرکت کند. یا میوه که در رنگ و طعم حرکت می‌کند، اینطور نیست که این کیفیتها موجود باشد و میوه در این کیفیتهای موجود سیر کند. بلکه سیر می‌کند و کیفیت می‌سازد. حرکت می‌کند و رنگ و طعم را تولید می‌کند و با خود متحد می‌کند و با او متصف می‌شود، می‌گوییم سببی خوش‌رنگ و سببی معطر. و همچنین در حرکت‌های وضعی یا حرکت‌های آینی در حرکت‌های آینی انسان در مکان حرکت نمی‌کند، در این حرکت می‌کند. این نسبت حاصله<sup>۲</sup> این متمکن است به مکان. و گر نه حرکت در این است نه در مکان. اصولاً حرکت در مسافت به این معنا نیست که مسافت بالفعل موجود است و متحرک در مسافت بالفعل موجود بوده، حرکت کند. بلکه حرکت می‌کند و مسافت می‌سازد. ما مسافت را از حرکت او می‌فهمیم و در خارج به وسیله<sup>۳</sup> حرکت مسافت به فعلیت می‌رسد. و گر نه یک سلسله برنامه‌های کلی برای مسافت تنظیم شده است که اگر درخت بخواهد رشد کند، راهش این است و میوه بخواهد ترقی کند، راهش آن. اما کیفیتها و کمیتها و دیگر مسافتها، اینها با حرکت تولید می‌شوند نه اینکه اینها بالفعل موجود باشند و متحرک در اینها حرکت کند.

#### معنای حرکت در اعتقاد، اخلاق و عمل

در حرکت‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی هم اینچنین است. اگر اینها را ما کیفیات نفسانی بدانیم. اخلاق را، اوصاف را، کیفیتهای نفسانی بدانیم، اینطور نیست که قبلاً عدالتی، تواضعی، شجاعتی، سخاوتی، مانند آن موجود باشد، آنگاه نفس انسانی در این اوصاف حرکت کند. اینطور نیست. بلکه نفس انسانی که مدبر بدن است حرکت می‌کند، با حرکتش این اوصاف را می‌پروراند، این مسافتها را تولید می‌کند، بعد با اینها متحد می‌شود و بعد با اینها متصف خواهد شد. و اگر اینها را جواهر حقیقی

بدانیم، نه کیفیات نفسانیه، آنگاه برداشت عوض خواهد شد، نحوهٔ سیر انسان در عقاید و اخلاق و اعمال عوض می‌شود.

عینیت بخشیدن به دین

این صراط مستقیمی که طبق آیهٔ سورهٔ انعام همان دین خداست که \*«قل انی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیماً»\* ﴿۳﴾؛ این صراط مستقیمی که همان دین است، آیا بالفعل در خارج موجود است؟ انسان در این دین موجود حرکت می‌کند؟ یا انسان قبل از حرکت یک سلسله دستورات کلی از دین یاد گرفته است، عمل می‌کند که دین را عینیت ببخشد. وقتی دین را عینیت بخشید با او متحد می‌شود و با او متصف می‌شود و می‌شود متدین و مؤمن همانطوری که درخت مسافت را تولید می‌کند بعد به آن مسافت تولید شده با آن مسافت متحد می‌شود و متصف. سیب آن مسافت را تولید می‌کند بعد با او متحد می‌شود، و بعد با او متصف می‌گوییم سیب معطر. دین در خارج موجود است. و انسان در دین موجود حرکت می‌کند یا دین یک مجموعه قوانینی است انسان با حرکت این قوانین را عینیت می‌بخشد و پیاده می‌کند. اینچنین نیست که یک راهی در خارج باشد به نام دین و انسان آن راه موجود را برود. بلکه یک دستوراتی است کلی این دستورات کلی یک سلسله قوانینی است در ذهن ما با عمل کردن این قوانین را عینیت می‌بخشیم و در خارج موجودش می‌کنیم. اگر چنانچه این در خارج موجود نیست به وسیلهٔ رفتن موجود می‌شود، بین این راه که خود این رونده تولید کرد با خود این رونده یک پیوند وجودی است. وقتی پیوند وجودی شد، با او متحد خواهد شد وقتی با او متحد شد با او متصف می‌شود. وقتی با او متصف شد می‌شود این صراط را به این سالک نسبت داد، گفتیم سیل مؤمنین است و \*«صراط الذین انعمت علیهم»\* ﴿۴﴾ است.

اهل بیت (علیهم السلام) صراط مستقیم‌اند

و اگر ما این بحثها را یک قدری دقیقتر دیدیم، خود سالک را با این مسلک یعنی با این راه یکی دیدیم، آن کس که اول تا آخر دین را به خوبی فهمید و به خوبی عمل کرد، خود می‌شود صراط مستقیم اینکه در روایات ما دربارهٔ اهل بیت (علیهم السلام) آمده است فرمود، «والله نحن الصراط المستقیم» ﴿۵﴾، یا دربارهٔ حضرت امیر (سلام الله علیه) آمده است که «علی هو الصراط المستقیم» ﴿۶﴾ است، مثل آن است که شما می‌گویید این میوه معطر است. این میوه با حرکت عطر تولید کرد و با او متحد شد و در نتیجه با او متصف شد. پیوند یک راهی با صراط مستقیم، قویتر از پیوند یک سیب با رنگ و بوی اوست. این با جان او ارتباط دارد. اما رنگ و بو با بیرون از ذات او در ارتباطند. صراط آن مسافت الی‌اللهی است که سالک الی‌الله با حرکت، آن مسافت را به فعلیت می‌رساند و با او متحد می‌شود و در نتیجه با او متصف خواهد شد و خود می‌شود صراط. اگر این راه به سالکان این راه استناد داده شد، مثل آن است که اوصاف یک میوه را شما به میوه نسبت دادید. و اگر سالکی به حق این راه را تشخیص داد و به حقیقت طی کرد، خود عین صراط مستقیم می‌شود و اگر روایاتی دربارهٔ اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که اینها صراط مستقیمند، این مجاز نیست این حقیقت است. و اگر دربارهٔ حضرت امیر (سلام الله علیه) آمده است که «علی هو الصراط المستقیم» ﴿۷﴾ این حقیقت است نه مجاز، راه جدای از رونده نیست.

انسان طاغی، خود سبیل غیّ

انسان یا صراط مستقیم می‌شود، در صورتی که به دین عمل کند، یا خود سبیل غیّ می‌شود، یا سبیل طاغوت می‌شود، که خود سبیل طاغوت است در صورتی که از دین برگردد. و اگر کسی از دین برگشت، خود سبیل طاغوت هست و خود به این طغیان متصف می‌شود و در قیامت معلوم خواهد شد که او یک طغیانی بود ممثل که «و اما القاسطون فکانوا لجهنم خطبا» ﴿۸﴾ که خود شخص قاسط

خود شخص ظالم، می‌شود هیزم افروخته یک هیزم نسوز. هیزمهای دنیا هیزمی هستند که سوخته می‌شوند و تبدیل به خاکستر می‌شوند و از بین می‌روند اما این ظالمی که تبدیل شده است به یک هیزم، این هیزم دائماً مشتعل است بدون اینکه خاکستر بشود. یک اینچنین چیزی خواهد شد. خود انسان با این راه متحد می‌شود. نه راه یک امر بیگانه‌ای باشد، انسان جدای از راه باشد، گاهی این راه را طی کند گاهی طی نکند، و اگر چنانچه راه را طی نکرد، راه بدی را رفت یک وصف بیرونی باشد برای او یک امر جدایی باشد نظیر راههای اعتباری. اینچنین نیست این راه با خود انسان یکسان خواهد شد.

تفاوت اسناد صراط به خدای سبحان و راهیان آن

این راه اگر با خود سالک متحد است پس می‌شود این راه را به سالک این راه استناد داد، گفت سبیل مؤمنین. \* «صراط الذین انعمت علیهم» ﴿۹﴾. اگر کاملاً انسان این راه را تا آخر طی کرد، خود می‌شود صراط مستقیم. لذا در روایات آمده است که «الصراط، صراطان؛ صراط فی الدنیا فهو الامام المعصوم (علیه السلام) و صراط فی الاخره فهو الممدود علی جهنم» ﴿۱۰﴾. اگر انسان به دین، به کنه دین رسید و عمل کرد خود یک دین ممثل است. خود می‌شود میزان اعمال، که فرمودند «نحن الموازن القسط» ﴿۱۱﴾. امام میزان اعمال است نه اینکه این مجاز باشد یا استعاره باشد یا تشبیه و کنایه باشد. همیشه راه با راهی متحد است و صفت اوست. و اگر راه، راه جسمانی بود، ارتباط ضعیف است و اتصاف هم ضعیف. مثل آن است که می‌گوییم درخت نمو دارد و آن سیب معطر است. و اگر راه معنوی بود، ارتباط راه با سالک قوی‌تر است، در نتیجه اکتساب سالک به این راه بیشتر، خود عین راه خواهد شد. بنابراین راه را می‌توان به خود آن راهیان هم نسبت داد و این در آن امر قبلی بیان شد که راه به خدای سبحان استناد دارد، از آن جهت که این راه را که دین هست، خدای سبحان

مبدأ فاعلی اوست این راه را تنظیم کرده است و پیمودن این راه هم انسان را به لقای حق می‌رساند. به این دو جهت راه به خدا استناد دارد. اما استناد راه به سالک غیر از استناد راه است به خدای سبحان. خدای سبحان آفرینندهٔ این راه است و مقصد این راه، اما سالک با خود این راه متحد است. بنابراین این چنین نیست که انسان عملی که انجام داد جدای از انسان باشد. آن ظهور همین است. اعمال انسان در آخرت به آن صورت ظهور می‌کند. آن مباین با آن نیست. آنچه که در دنیا به عنوان صراط مستقیم هست، در آخرت به آن صورت ظهور می‌کند.

نصیحت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

در حدیث شریفی که به عنوان نصیحت رسول خدا (علیه آلاف التحیه و الثناء) به آن وفد بنی قیس فرمود، ملاحظه می‌فرمایید. از بنی قیس وختی یعنی هیأتی آمدند حضور رسول خدا (علیه آلاف التحیه و الثناء) به حضرت عرض کردند: ما را نصیحت کنید. حضرت شروع کرد به اینکه: «ان مع العز ذلًا، ان مع الحیاء موتاً» (۱۲) و مانند آن. فرمود هر عزتی، ذلتی دارد. هر زندگی، مرگی دارد و مانند آن. آنگاه فرمود: اینچنین شما نپندارید که وقتی مردید یک جسمی به خاک می‌رود، بدانید که هر کسی می‌میرد رفیقی دارد که با رفیق به خاک می‌رود. فرمود: تو وقتی خطاب کرد، فرمود: وقتی می‌میری کسی با توست که «یدفن معک و هو حی و تدفن معه و أنت میت... و لاتحشر إلّا معه» (۱۳)؛ با تو کسی هست که تو مرده‌ای و او زنده است، او در قبر هم با توست. با او محشور می‌شوی. با او در برزخی. وقتی وارد قبر می‌شوی او زنده است و تو مرده‌ای. باهم هم محشور می‌شوید «و هو

فعلک» (۱۴)

## جدا نبودن عمل از جان عامل

اینچنین نیست که عمل یک امر بیرونی و وصفی باشد بیگانه که در یک دفتری یادداشت بکنند، در روز حساب آن دفتر را ورق بزنند و بخوانند. نظیر اعمالی که در دنیا یک کارگر برای یک صاحب کار دارد. اینچنین نیست. عمل از جان عامل جدا نیست. و عمل عینیت راه است یا راه بد یا راه خوب. راهی با این عمل مرتبط است و متحد و چون مرتبط است و متحد، به این عمل متصف است. لذا خود می‌شود یک هیزم. در قیامت می‌بینند یک هیزم نسوز دارند می‌آورند. اینها \*«نستنسح ما کنتم تعملون»\* ﴿۱۵﴾ عمل اینها اینطور نیست که نظیر نوشتنهای دنیا بنویسند فلان شخص این مقدار نماز خوانده این مقدار روزه گرفته و امثال آن، خود متن عمل را تثبیت می‌کنند. متن عمل را یک وقت انسان در یک دفترچه یادداشت می‌کند، یک وقت در صحیفهٔ نفس یادداشت می‌کند. فرشته‌ها در متنِ جان انسان عمل را نقش می‌بندند. انسان وقتی که صفحهٔ نفس را باز کرد می‌بیند، آنچه در طی عمر کرد همان است. \*«الا احصاها»\* ﴿۱۶﴾ یعنی هر چه کردم در این کتاب می‌بینم. خود انسان با بدنش و با روحش که در قیامت می‌آید. وقتی به بدن خویش نگاه می‌کند، می‌بیند همهٔ اعمالش را. خودش هم اعتراف می‌کند، \*«فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لأصحاب السعير»\* ﴿۱۷﴾ چون در دنیا عادت کرده به این کار. این عادت هم آنجا ظهور می‌کند باز هم انکار می‌کند. آنگاه اعضای او و جوارح او و شاهدی که ناظر در کل صحنه‌های عمل او هستند علیه او شهادت می‌دهند. خودش عامل است به صورت عمل در آمده است.

نحوه شهادت اعضاء و جوارح به اعمال در قیامت



لذا \* «شاهدین علی انفسهم بالكفر» ﴿۱۸﴾ خواهد بود. اینها طوری هستند که مثل اینکه یکی از تعبیراتی که چگونه زبان اینها شهادت می‌دهد دست اینها شهادت می‌دهد. با اینکه دهانشان بسته است چگونه زبانشان شهادت می‌دهد، یکی از توجیهات این است که اگر یک کسی در دنیا درنده خوی بود، و در قیامت به صورت یک کلب محشور شد، دست و پای این کلب شهادت می‌دهد که او درنده است. مگر نه آن است این حدیث شریف را فریقین نقل کرده‌اند یعنی هم مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع نقل کرد هم زمخشری در کشاف نقل کرد. که در ذیل آیه \* «یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا» ﴿۱۹﴾ در ذیل این آیه هر دو فریق نقل کرده‌اند. که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عده‌ای در قیامت به این صورته‌ها محشور می‌شوند. ﴿۲۰﴾ آنگاه اسم حیوانات را برده عده‌ای به صورت خنزیر، عده‌ای به صورت مور. یک انسان آزمند، اگر به صورت یک مور در بیاید تمام اعضاء و جوارح او شهادت می‌دهند که او انسان حریصی بود. این حیوان شهادت می‌دهد. البته سخن گفتنش هم حق است. که مزید بر اوست. انسانی است که مور شده است و الا اگر یک کسی به صورت خنزیر در بیاید و نداند که انسانی است که خنزیر شده است این عذابی نیست مگر خنزیرهای جنگل در عذابند. تمام مشکلات قیامت این است که این انسانی است که خنزیر شده است می‌فهمد انسانی است که خنزیر شده است. اینچنین نیست که مسأله قیامت شبیه مسائل دنیا باشد و آثاری که در قیامت است همانند آثار دنیا.

سؤال...

جواب: بله به صورت اشقی الاوصاف در می‌آید. کسی که اوصاف فراوان دارد همه این اوصاف فراوان را در دنیا در خدمت یکی از اوصاف می‌گرفت یا شهوتران بود یا غضبناک. و در قیامت هم به صورت اشقی الاوصاف در می‌آید. مثل اینکه انسان تو خواب هم که حرف می‌زند، چون ملکه دروغ گفتن در

بیداری در جان او رسوخ کرده، تو خواب هم که حرف می‌زند دروغ می‌گوید. اینهایی که بد دهند، تو خواب هم که حرف می‌زند، فحش می‌دهند. انسان در آن عالم، اختیار زبانش به دست عمل اوست نه به دست خودش. در دنیا هر چه بخواهد بگوید، می‌گوید. اما در خواب اختیار زبان به دست خود آدم است یا به دست سوابق عملی او؟ یک تاجر که پیشه‌ور است وقتی در خواب حرف می‌زند از خرید و فروش حرف می‌زند. یک طلبه که عملش درس و بحث است تو خواب از کتاب و مطالعه و بحث حرف می‌زند. یک آدم راستگو اینچنین است. اصولاً آدم دروغگو موفق نمی‌شود خواب خوب هم ببیند. تو خواب هم خواب کاذب می‌بیند. خواب هم که می‌بیند تو خواب هم که حرف می‌زند زمام زبانش به دست عمل اوست. همین معنا که تصویر می‌شود این صورت در دنیا که بود به صورت یک انسان بود.

بیان حضرت امیر در نهج البلاغه این است که «فَالصَّوْرَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ... وَ ذَلِكَ مِثْلُ الْأَحْيَاءِ» ﴿۲۱﴾ این را دربارهٔ یک عالم بی‌عمل حضرت فرمود. فرمود: یک عده از علما هستند که ...

خب این شخص که به این صورت در آمده است فرمود: «فَان كَانَ كَرِيمًا اَكْرَمَكَ وَ اِنْ كَانَ لَثِيْمًا اَسْلَمَكَ» ﴿۲۲﴾ مثل اینکه بوی بد اگر عارض سیب بشود، سیب را بد بو می‌کند بوی خوب اگر عارض یک گل بشود گل را خوشبو می‌کند و الا گل که بو ندارد این بوی یک کیفیتی است عارض بر گل. منتها ارتباط این امور یعنی رنگ و بو با این میوه و گل چون همه مادی‌اند ارتباطش هم مادی است در یک محور مادی ارتباط دارند ارتباطش ضعیف است. اما اگر چیزی خواست با نفس ارتباط پیدا کند ارتباطش قویتر خواهد شد. در آنجا هم که انسان به این صورت در می‌آید نامهٔ عمل را به دست راست یا دست چپ یا وراء الظهر می‌دهند، آن مبدئی که بخواهد این عمل را به آن صورت در بیاورد،

مأموران الهی‌اند که این عمل را به آن صورت در می‌آورد. خود این عمل را به آن صورت در می‌آورند لذا متن عمل را می‌بینند. اینچنین نیست که نوشته باشد که تو در ۲۵ سالگی این کار را کردی ۳۰ سالگی این کار را کردی. اینها لحظه به لحظه نوشته است. مگر انسان لحظه به لحظه یادش است؟ ولی خود عمل را که ببیند، بگوید \*«یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها»\* (۲۳) و الا انسان از اول تکلیف تا دوران ۸۰ سالگی لحظه به لحظه خواب و بیداری میلیونها کار کرده است. حالا اگر در یک دفتری همه را نوشتند به او نشان دادند، مگر یادش است؟ اما خود عمل را که می‌بیند خود را می‌بیند و عمل را که می‌بیند، می‌گوید بله عم من و الا اگر بنویسند تو ساعت ده این حرف را زدی ده و یک ثانیه این حرف را زدی ده و دو ثانیه آنجا را نگاه کردی، ده و سه ثانیه غیبت کردی مگر آدم یادش است؟ اما وقتی متن عمل را جان را باز می‌کنند، می‌بینند که یک باغ وحشی ساخته است. این است که خود جان را انسان وقتی باز می‌کند، به این صورت در می‌آید. راه اینطور نیست که جدای از رونده باشد، راه جدای از رونده نیست یک راهی باشد آنجا و ما این راه را طی کنیم. خدا نماز را هم راه می‌داند کار بد را هم راه می‌داند. نماز شب را راه می‌داند می‌گوید سبیل الله است. خب نماز شب موجود است که انسان در این نماز شب موجود حرکت می‌کند یا نماز شب را ایجاد می‌کند. مسافت را متحرک با حرکت ایجاد می‌کند نه اینکه بالفعل موجود باشد.

در جریان سورهٔ مزمل که از نماز شب به عنوان سبیل الله یاد می‌کند، آیهٔ ۱۹ سورهٔ مزمل این است \*«ان هذه تذکره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا»\* (۲۴) صدر این سوره در جریان نماز شب است و امثال ذلک. که \*«ان ناشئۃ اللیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا»\* (۲۵) یا در سورهٔ انسان که هل اتی علی الانسان در سورهٔ هل اتی آیهٔ ۲۹ این است \*«ان هذه تذکره فمن شاء اتخذ الی ربه

سبیلا»\*(۲۶) این دو آیه شبیه هم هستند. نماز شب سبیل الله است. یا دربارهٔ فحشا و عمل زشت فرمود: \*«لا تقربوا الزنا انه كان فاحشه و ساء سبیلا»\*(۲۷) این بد راهیست. خود این راه یعنی متن عمل. عمل را عامل تولید می‌کند. صلاۀ لیل که راه خوبی است سبیل الله است این سبیل الله را مصلی تولید می‌کند و الا دستورش رسیده است این دستور، سوادّ علی بیاض، یک سلسله مفاهیمی در اذهان هست آنکه راه نیست آن را هم نمازگزار فهمیده هم بی‌نماز فهمیده. اگر انسان عمل کرد راه را طی کرد. یعنی مسافت را ایجاد کرد. آنگاه با خود مسافت متصف می‌شود.

اعمال بد آدمی قلاده و غل گردن خود اوست

شما این دعای ختم القرآنی که در صحیفهٔ مبارکهٔ سجاده است ملاحظه بفرمایید، در دعای ختم القرآن که بعد از پایان قرآن مستحب است انسان آن دعا را تلاوت کند و قرائت کند، در آنجا حضرت جریان برزخ را و بعد از برزخ را تشریح می‌کند. «و صارت الاعمال قلائد فی اعناقهم»\*(۲۸) عمل غل می‌شود. «و صارت الاعمال قلائد فی اعناقهم»\*(۲۹) این بیان حجت خدا را از سورهٔ فاطر می‌شود استفاده کرد؛ در سورهٔ سبأ آیهٔ ۳۳ فرمود: \*«و جعلنا الاغلال فی اعناق الذین كفروا»\*(۳۰) ما غلها را در گردن کفار قرار دادیم. آنگاه فرمود: \*«هل یجزون الا ما کانوا یعملون»\*(۳۱) یعنی چیز جدایی نیست. اصلاً جز عمل آنها ما جزای دیگری به آنها ندادیم. معلوم می‌شود آن اغلال همان اعمال است. زیرا فرمود: \*«و جعلنا الاغلال»\*(۳۲) این غلها را قرار دادیم \*«فی اعناق الذین كفروا»\*(۳۳) در گردنشان. خب این غلها کجا بود؟ می‌فرماید: \*«هل یجزون الا ما کانوا یعملون»\*(۳۴) نه «بما کانوا یعملون». ما اگر غلی را در گردن اینها انداختیم کاری نکردیم. جزای ما جز \*«ما کانوا یعملون»\*(۳۵) چیز دیگر نیست. لسان هم لسان حصر است. از این لسان حصر در قرآن کریم فراوان است. \*«هل یجزون الا ما کانوا یعملون»\*(۳۶) یعنی لیس الغل إلا العمل الطالح و عمل

الفاسد. عمل بد به صورت غل در می آید. آنجا حضرت به طور صریح فرمود: «و صارت الاعمال قلائد فی اعناقهم» ﴿٣٧﴾ اینجا قرآن به این صورت بیان می کند. که \* «و جعلنا الاغلال فی اعناق الذين كفروا هل يجزون الا ما كانوا يعملون» ﴿٣٨﴾. اعاذنا الله من شرور أنفسنا.

«و الحمد لله رب العالمين»

پاورقی ها:

(١) سوره فاتحه الكتاب، آیه ٦.

(٢) سوره فاتحه الكتاب، آیه ٧.

(٣) سوره انعام، آیه ١٦١.

(٤) سوره فاتحه الكتاب، آیه ٧.

(٥) نور الثقلين، ج ١، ص ٢٢؛ بحار، ج ٢٤، ص ١٢.

(٦) نور الثقلين، ج ١، ص ٢٢.

(٧) نور الثقلين، ج ١، ص ٢٢.

(٨) سوره جن، آیه ١٥.

(٩) سوره فاتحه الكتاب، آیه ٧.

(١٠) نور الثقلين، ج ١، ص ٢١ «... وهما صراطان: صراط في الدنيا وصراط في الآخرة، فأما الصراط

في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مرّ على الصراط الذي هو جسر

جهنم في الآخرة و من لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه عن الصراط في الآخرة فتردّى في نار جهنّم».

(١١) بحار، ج ٧، ص ٢٤٣؛ تفسير صافی، ج ٢، ص ١٨٢.

(١٢) بحار، ج ٧، ص ٢٢٨؛ قیس بن عاصم قال وفدت مع جماعة من بنی تمیم علی النبی (ص)....

(۱۳) بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۸؛ «... یدفن معک وهو حی و تدفن معه و أنت میت فان کان کریماً  
اکرمک و إن کان لئیماً أسلمک ثم لا یحشر إلّا معک ولا تحشر إلّا معه...».

(۱۴) بحار، ج ۷، ص ۲۲۸.

(۱۵) سوره ُ جاثیه، آیه ۲۹.

(۱۶) سوره ُ کهف، آیه ۴۹.

(۱۷) سوره ُ ملک، آیه ۱۱.

(۱۸) سوره ُ توبه، آیه ۱۷.

(۱۹) سوره ُ نبأ، آیه ۱۸.

﴿۲۰﴾ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۳ ذیل آیه ۱۸ سوره ُ نبأ؛ کشاف، ج ۴، ص ۶۸۷.

(۲۱) نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

(۲۲) بحار، ج ۷، ص ۲۲۸.

(۲۳) سوره ُ کهف، آیه ۴۹.

(۲۴) سوره ُ مزمل، آیه ۱۹.

(۲۵) سوره ُ مزمل، آیه ۶.

(۲۶) سوره ُ انسان، آیه ۲۹.

(۲۷) سوره ُ اسراء، آیه ۳۲.

(۲۸) صحیفه سجادیه، دعای ۴۲.

(۲۹) صحیفه سجادیه، دعای ۴۲.

(۳۰) سوره ُ سبأ، آیه ۳۳.

(۳۱) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

(۳۲) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

(۳۳) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

(۳۴) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

(۳۵) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

(۳۶) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

(۳۷) صحیفہ سجادیہ، دعای ۴۲.

(۳۸) سورہٴ سبأ، آیہ ۳۳.

عکس

RSS ||